

## مسئله دموکراسی و عملیات "آزادی ایران"

عقاب ها و بازهای واشنگتن حریصانه و با چشمانی مملو از تجاوز به سوی ایران می نگرند. انگلستان هم چون سگ شکاری از شوق تهاجم، زبان خود را بیرون می آورد. سفیر اسرائیل به واشنگتن توصیه می کند که مبدا مسیر تهاجم امپراتوری علیه عراق به همان جا اکتفا نموده بلکه به فوریت هجوم به سوی تهران و سپس دمشق را تکمیل نماید. "کیوتران" کاخ سفید اما چنین باور دارند که یورش به ایران ضروری نیست، کافی است که ما عراق را به اشغال در آوریم، آن گاه به راحتی شاهد آن خواهیم بود که حاکمان تهران با پاهای خود به استقبال ما خواهند شتافت.

مسلماً چنان جدل هایی در واشنگتن برای شاه جوان چندان رضایت بخش نیست، "شاهی" که در روزهای اخیر با انجام مصاحبه در CNN و CBS و BBC خود را برای قرار گرفتن بر تخت طاووس آماده می کند. وی و طرفدارانش در لس آنجلس خود را آماده می کنند تا امپراتوری آمریکا همان طور که در گذشته پدر و جد وی را به قدرت رسانیدند، این بار نیز سلطنت را به آنان باز گردانند. و اگر بنای امپراتوری آمریکا چنین باشد، چه مدت به طول خواهد انجامید تا وی بر اریکه نشیند؟

چنین به نظر می رسد که طرف های درگیر از آمریکا گرفته تا انگلستان، اسرائیل و شاهزاده بی تخت و تاج، هیچ کدام به آن درد و رنجی که ملت ایران طی سال های دراز با خود حمل می کند، توجهی ندارند. درد و رنج و تلخ کامی هایی که بر این ملت تحمیل شده و به وسیله شعرا، ادبا و نویسندگان این سرزمین در حافظه تاریخی مردم زنده نگه داشته شده است. ملت ایران فراموش نکرده اند که چگونه آمریکا با کمک انگلستان با همکاری شاه و روحانیت به تغییرات فاجعه باری در کشورشان دست زده و مولود تازه دموکراسی را در ایران به قربان گاه بردند.

هنگامی که احمد شاملو از بهترین شعرای ایران در سال ۲۰۰۰ درگذشت، بیش از یکصد هزار نفر که اغلب آنان را جوانان تشکیل می دادند در تشییع جنازه وی شرکت کرده و گاهاً به طور جمعی اشعاری را از وی می خواندند. اشعاری که بیانگر امید به آینده بهتر، سرزندگی و شادی بود. شاملو در زندگی خود فراز و نشیب های گوناگونی را از سر گذراند که گاهاً در اشعار وی منعکس شده. شاملو زندگی خود را از سرگذشت تاریخ سیاسی کشورش جدا نمی دانست و در یکی از اشعار که خود نشان دهنده دوران رکود و رنج سیاسی و اجتماعی جامعه ایران است می سراید: سرزمینی بی بهار، که صدای پرندۀ ای در آن شنیده نمی شود، زندان ها چنان گسترده شده اند که روح را می آزارد. . . .

اوضاع در ایران همیشه این چنین نبوده است. در قرن بیستم در دوره های کوتاهی شرایطی پیش آمد که ملت ایران می توانست به آرمان های آزادی خواهانه و عدالت جویانه خود جامه عمل بپوشاند، اما هر بار این فرصت ها یا ربنده شد و یا سرکوب گردید. بین سال های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ وقوع انقلاب مشروطه در ایران به مثابه زمین لرزه عظیمی بود که خاندان فاسد قاجار را که همه ثروت های ایران را به امپراتوری انگلستان به ثمن بخش فروخته بودند، درهم کوبید. در این دوره برای اولین بار در ایران پارلمان تأسیس یافت و در همین دوره شورش های فراوان دهقانی علیه ملاکان که گردانندگان اصلی مملکت بودند به راه افتاد. پیدایش مطبوعات آزاد و مدافع دموکراسی، تشکیل جمعیت هایی از روشن فکران که مشروعیت فکری خود را از انقلاب فرانسه و پتروگراد می گرفتند، نشر اندیشه های مترقی موجب شکاف در شیوه تفکر سنتی جامعه گردید، به طوری که این شکاف به درون طبقه حاکمه و روحانیت نیز راه یافت. بخشی از روحانیت در کنار فنودال ها و دستگاه هیأت حاکمه قرار گرفت و به سرکوب نیروهای انقلابی پرداخت.

با وجود آن چه که گذشت، اوضاع چنان نیز نماند. در سال ۱۹۱۰ روحانی جوانی به نام "کسروی" که نسبت به اوضاع جامعه و طبیعت دچار تناقضاتی شده بود،

شب‌ها به پشت بام منزل خود در تبریز می‌رفت تا حرکت ستارگان و به ویژه ستاره دنباله‌دار را تعقیب کند. وی سرانجام تصمیم گرفت از علم‌الهیات به علم‌مادیات پناه برد و در قلعه مستحکم آن سنگر بگیرد. کتاب‌ها و مقالات وی دلایل بسیار محکمی علیه جهل و خرافات و اصول شیعه‌گری به همراه داشت. احمد کسروی در نوشته‌های خود در دفاع از جامعه مدنی، حقوق زنان و اصلاح جامعه سرسختانه دفاع می‌نمود. این عمل شجاعانه وی خشم و غضب ملایان مرتجع و بیسواد را برانگیخت، آنان وی را به زندقه و الحاد متهم نمودند. در سال ۱۹۴۶ میلادی مرتجع علیه وی به دادگاه شکایت برده وی را متهم نمودند که علیه اسلام و مسلمین اسانه ادب نموده است. به هنگام تشکیل دادگاه آنان منتظر پایان جلسات دادگاه نمانده و با ضرب چند گلوله به حیات این دانشمند بزرگ پایان دادند. بدین سان می‌توان گفت که وی یکی از پیشگامان مبارزه با تاریخ اندیشی بود که به قتل رسید.

انقلاب مشروطه، شاه و مستشاران خارجی وی را به شکست کشانید، اما این پیروزی زمان درازی به طول نینجامید. در این مرحله "رضاخان" که افسری کم‌سواد و دست‌پرورده فوج قزاق بود وارد میدان شد. قزاق‌ها نیروی مسلحی بودند که توسط دولت روسیه تزاری برای حفظ مصالح امپراتوری روسیه و هم‌حمایت از تاج و تخت شاه ایران تأسیس شده بود. پس از انقلاب بلشویکی در روسیه، قزاق‌ها در ایران از حمایت‌های تزار محروم ماندند، افسران روسی به کشور خود بازگشتند و قزاق‌ها مجبور شدند یا افسران تازه استخدام کرده و یا به وسیله افسران سابق قزاق به کار خود ادامه دهند. در سال ۱۹۲۱ حکومت بلشویکی روسیه همه قراردادهای ظالمانه دولت تزاری را با ایران لغو، بدهی‌های ایران را به بانک دولتی روس کان‌لم‌یکن اعلام داشت و از بسیاری شرکت‌ها، اراضی و کارخانه‌های متعلق به دولت سابق در خاک ایران به نفع ملت ایران صرف نظر نمود.

لغو قراردادهای سابق توسط بلشویک‌ها و افشای قراردادهای محرمانه بین تزارها و امپریالیسم انگلستان، موجب افشای غارت‌گری‌ها و تجاوزات دو کشور

امپریالیستی و به ویژه انگلستان در ایران گردید و موجب تقویت روحیه میهن پرستی و مقاومت در مردم ایران شد. فوج قزاق ها نیز از این شرایط تازه و روحیه آزادی خواهانه بی بهره نماندند. در همان سال رضاخان با گروه قزاق خود به سوی تهران به حرکت درآمده و خود را وزیر جنگ خواند. چهار سال پس از این، رضاخان از مجلس ایران خواست تا پادشاهی خاندان قاجار را در ایران ملغی نمایند. در این دوره رضاخان با تأسی از آتاتورک رئیس جمهوری ترکیه در ایران به اصلاحاتی دست زد و بنای تأسیس دولت مدرن را در ایران آغاز نمود. باید گفت که رضاخان برعکس کمال آتاتورک که جمهوری را پس از الغای خلافت عثمانی برقرار کرد، وی متأسفانه خود را شاه ایران خواند و از پشتیبانی دولت انگلیس نیز برخوردار شد.

اصلاحات رضاشاه در بهترین حالت سطحی ماند و نتوانست تغییرات ریشه ای در اوضاع جامعه به وجود آورد. وی در مرحله ای با روحانیت نیز درگیر شد تا حدی که بعضی از آنان را در ملا عام تنبیه نمود، البته رضاشاه با روشن فکران و نیروهای پیشرو جامعه نیز برخوردی بهتر از این نداشت. رضاشاه به تمام کتب و مطبوعات با بدبینی و به مثابه برانداز و علیه حکومت می نگریست. در زمان وی هرگونه کوششی برای استقرار دموکراسی در ایران با استهزاء و مخالفت پاسخ داده شد.

مغزله رضاشاه با رایش سوم در جریان جنگ دوم جهانی (تعویض نام فارس به ایران به پیشنهاد سفیر برلن در تهران انجام گرفت اگر چه ایران مرکز نژاد آریایی بوده است) موجب سقوط وی گردید. نارضایتی انگلیسی ها از سیاست های رضاشاه موجب آن شد تا در سال ۱۹۴۱ وی را عزل نموده و به تبعید فرستادند. آنان سپس فرزندان بیست ساله وی که دارای شخصیتی ضعیف و "با هوشی متوسط" بود به جای پدر نشانیدند. شاه تازه آن چه را که بر پدرش گذشته بود فراموش نکرد و به درستی آموخت که هیچ گاه نباید بر روی ولی نعمت خود شمشیر بکشد.

اشغال ایران توسط قوای روسیه و انگلستان و رقابت میان آن دو، شرایطی را در ایران به وجود آورد تا نیروهای مختلف اجتماعی که تا آن روز فرصت بروز نیافته

بودند، ظاهر شده و فعالیت های خود را به شکل علنی آغاز نمایند. جریانات ملی و دموکراتیک، ترقی خواهان و کمونیست های متمایل به اتحاد شوروی. در این مرحله نیروهای ملی و دمکرات ها سرسختانه به دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران پرداخته و خواستار خروج سریع سربازان بیگانه از ایران شدند. دکتر محمد مصدق از پیشگامان مبارزه برای آزادی ملی در ایران در رأس نیروهای آزادی خواه قرار گرفت. وی اگر چه خود از خانواده اشراف قاجار بود اما سرسختانه با مناسبات آن چنانی مخالف بود و چه در زمان رضاشاه و چه در زمان شاه جدید بر این عقیده خود استوار ماند و در این راه مصائب فراوانی را متحمل گردید. مصدق برای استقلال ایران سرسختانه به مبارزه پرداخت. از نظر وی استقلال یعنی خروج قوای بیگانه روسی و انگلیسی از ایران و ملی نمودن صنعت نفت که در انحصار و مالکیت انگلستان بود.

برعکس مصدق که آزادی و استقلال کامل ایران را خواستار بود، کمونیست های حزب توده به علت دنباله روی بی چون و چرا از شوروی، تنها خواستار خروج قوای انگلیسی از ایران بودند. این سیاست حزب توده موجب آن شد که بسیاری از نیروهای مترقی به پشتیبانی از مصدق برخیزند و در عین حال این عملکرد حزب توده باعث شد تا پایگاه اجتماعی آن در میان روشن فکران ملی گرا تضعیف گردد. با وجود همه آن چه گذشت باید گفت که این حزب موفق گردید قطب عظیمی از بهترین متفکران و روشن فکران ایرانی را به سوی خود جلب نماید.

کتاب "همه مردان شاه" تألیف استفان کینزر، مرثیه ای است که به مصدق اهداء شده است. آری دکتر محمد مصدق سیاست مداری با خونی آبی رنگ، مخلص در راه به دست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی برای میهن خود، کسی که با کارهای صادقانه توانست پشتیبانی میلیون ها نفر از هموطنان خود به ویژه اهالی ساکنان روستاها را کسب کند، کسی که کینه دو امپراتوری بزرگ انگلستان و آمریکا یکی زوال یابنده و دیگری در حال صعود را علیه خود برانگیخت، دو امپراتوری که

مصالح اقتصادی مشترکی داشتند. اوایل سال ۱۹۴۳ وزیر خارجه آمریکا "کوردل هال" طی نامه ای به رئیس جمهور "روزولت" چنین می نویسد: "علیرغم عوامل "انسانی" که ما را وامیدارد تا از نفوذ اتحاد شوروی در منطقه جلوگیری کنیم، مسئله بسیار مهم و سرسختانه دیگری نیز وجود دارد که ما باید بکوشیم به آن اهمیت لازم را بدهیم. این مسئله این است که ما نباید بگذاریم قدرت بزرگی در منطقه خلیج فارس پا بگیرد، زیرا در آن صورت به نفوذ نفتی ایالات متحده آمریکا در عربستان سعودی ضربات جدی وارد خواهد شد."

در ادامه چنین سیاستی بود که از سال ۱۹۴۲ هیأت های نظامی آمریکایی به طور مرتب وارد ایران می شدند و البته هدف شان نیز روشن بود. دولت آمریکا خواستار تشکیل ارتشی در ایران بود تا بتواند از منافع دراز مدت ایالات متحده آمریکا در منطقه محافظت نماید. در حالی که آمریکا و انگلستان هر دو جزو کشورهای معظم محسوب می شدند، اما با نفوذ گسترش یابنده آمریکا در منطقه به ویژه در آذربایجان و کردستان، برای دولت انگلستان راه دیگری نمی ماند جز این که هر روز بیشتر و بیشتر به نفع دولت آمریکا از منطقه عقب نشینی کند.

مبارزات میهن پرستانه مصدق شعله های آتش آزادی خواهانه را در میان ملت ایران برافروخت. شاه وحشت زده از ملت در سال ۱۹۵۳ مجبور به فرار از ایران گردید و صنایع نفت به فوریت ملی شد. کارگران ایرانی در پالایشگاه و سایر مؤسسات نفتی در خوزستان همانند بردگان در اسارت به سر می بردند. «استفان کینزر» مؤلف کتاب «همه مردان شاه» وضعیت کارگران ایرانی را از قول یکی از مدیران اسرائیلی که در مجله «اورشلیم پست» به چاپ رسیده چنین توضیح می دهد: «کارگران ایرانی به مدت هفت ماه تابستان گرم خوزستان مجبور بودند در زیر درخت های نخل و غیره به سر ببرند. با آغاز فصل سرما شرکت نفت آبادان آنان را به درون «سوله» های بسیار بزرگی که هر کدام گنجایش سه چهار هزار کارگر داشت منتقل می نمود. آنان مجبور بودند خود و خانواده و همگی در کنار هم در این

«سوله»ها بخوابند. سهم هر يك به اندازه يك تخت می شد. برای این جمعیت زیاد دست شویی و توالت نیز در نظر نگرفته بودند. هنگامی که من با همکار انگلیسی خود به صحبت می نشستم به آنان یادآوری می کردم که مناسب نیست شما با ملت فارس این چنین برخورد می کنید، آنان پاسخ می دادند که ما انگلیس ها تجربیات فراوانی در رابطه با زندگی ملت های عقب مانده داریم. عدالت و سوسیالیسم چیز بسیار خوبی است ولی برای درون انگلیس، در خارج از انگلستان ما باید «آقا» باشیم.»

«حزب کارگری» در انگلستان حتی در درون کشور خود نیز به عهد و قول «سوسیالیستی» خود عمل نمی کرد. وزیر خارجه «حزب کارگر» در انگلستان «هربرت موریسون» تصمیم گرفت تا مصدق را سرنگون کند، اما در این کار موفق نشد.

وی چنین برنامه ریزی کرد که تعدادی ناو جنگی را آماده کرده و ترتیب حمله به ایران را بدهد و بدین شکل زمینه سقوط مصدق را فراهم آورد. در آن زمان «هری ترومن» با این کار وزیر خارجه انگلستان به مخالفت برخاست. وی سفیر خود را به همراه نامه ای اعتراضی به نزد «هربرت موریسون» فرستاد با این مضمون که مصدق از پشتیبانی ۹۵٪ مردم ایران برخوردار است و انجام چنین کاری بلاهت مطلق است.

تنها پس از پیروزی «دوایت آیزنهاور» (بانی استراتژی امنیت ملی فعلی) امکان دست زدن به چنین اعمال ضد انقلابی علیه مصدق فراهم شد. برادران «دالس» با نام عملیات «آژاکس» فعالیت خود را برای سرنگونی مصدق آغاز کردند. دموکراسی سکولاری که به وسیله جبهه ملی و در رأس آن دکتر محمد مصدق برای اولین بار در ایران تأسیس یافته بود با کامل تأسف به وسیله کودتای آمریکایی و انگلیسی درهم شکسته شد. استفان کینزر در کتاب خود توانسته است با زبردستی ویژه ای تمام جزئیات کودتا، شخصیت های شرکت کننده را به طور کامل ترسیم کند.

سال‌های درازی که از وقوع کودتا گذشته دلایل فراوانی را بر درستی نوشته‌های استفان کینزر در جلوی دیدگان ما می‌گذارد. دهشت انگیز این که اکنون و با گذشت این سالیان دراز کمتر کسانی به انکار و تقبیح آن عمل شوم می‌پردازند و سنوالی که اکنون در برابر ما قرار می‌گیرد این است که آیا باید ۵۰ سال بگذرد تا ما باخبر شویم که بوش و بلر خود می‌دانستند که در عراق اسلحه‌کشتار جمعی وجود ندارد و ادعاهای اینان تنها سرپوش برای اشغال و غارت کشور عراق بوده است؟

در قسمتی از کتاب کینزر انتقاد ملایمی بر مصدق وارد می‌شود مبنی بر این که وی نتوانست هراس آمریکاییان را از نفوذ شوروی در ایران محاسبه کند و سیاست‌گذاری‌های خود را بر آن اساس بنا نهد. این انتقاد درست در جهت عکس دلایل و دفاع مصدق در دادگاه مسخره‌ای که برای «محاكمه» وی ترتیب داده شده بود می‌نماید و در کتاب ذکر آن رفته است. مصدق به درستی تنها «جرم» خود را چنین شرح می‌دهد: «تنها جرم من همانا ملی کردن صنایع نفت و اخراج شبکه‌های سیاسی و نفوذ بزرگ‌ترین کشور استعماری از ایران بوده است.»

به همین سبب سازمان «سیا» در بازگرداندن شاه به قدرت در سال ۱۹۵۳ اقدام کرد و به فوریت و در فردای کودتا سرکوب نیروهای لیبرال، دمکرات، ملی‌گرا و کمونیست‌ها آغاز گردید. آمریکا اقدام به تأسیس پلیس مخفی «ساواک» کرد که به شیوه‌ای تازه به دست‌گیری و شکنجه نیروهای مترقی پرداخت. در این دوره هرگونه فعالیت سیاسی جرم به حساب می‌آمد. از همین دوره است که طیف بسیار گسترده‌ای از نیروهای آزادی‌خواه ایرانی ناگزیر از جلای وطن به سوی اروپا و آمریکای شمالی گردیدند و در آن‌جا سازمان‌ها و انجمن‌های خود را برای مبارزه با شاه به راه انداختند. در این دوره در ایران به جز در مساجد مکان دیگری برای بحث و تجمع وجود نداشت و تنها در مساجد بود که می‌شد علیه دولت مباحثی آن‌هم در سطحی بسیار ساده به راه انداخت. حمایت مطلق ایالت متحده آمریکا از دیکتاتوری شاه، حتی مخالفان معتدل شاه را هم مجبور به خروج از کشور نمود. فریدون تنکابنی شاعر و



نویسنده ایرانی در سال ۱۹۷۰ در کتاب «یادداشت های شهر شلوغ» در مورد سیاست های جهان آن روز چنین می نویسد: «اگر کاریکاتوریست بودم شکل شخص آمریکایی را با لباس نظامی و پوتین براق چنین ترسیم می کردم که یک پای خود را بر پشت آمریکای لاتین، پای دیگرش را بر پشت منطقه جنوب شرق آسیا گذاشته در حالی که با دست چپ خود گلوی یک سیاه پوست را می فشارد...»

و هنگامی که طوفان اخیر وزید و شاه را از سر راه برداشت، تنها آیت الله ها بودند که بر جامعه تسلط داشتند و تنها آنان توانستند از خلاء گورستان ماندنی که شاه پس از حوادث سال های ۱۹۵۳ در ایران به وجود آورده بود بهره ببرند. به درستی روشن شد که آن دیکتاتوری که خمینی پس از به قدرت رسیدن بر ایران حاکم نمود، چیزی نبود به جز صورت دیگری از دیکتاتوری شاه به معنی دقیق کلمه. ادعاهای ضد امپریالیستی نمودن مالاها در ایران به شیوه ای بسیار احمقانه مطرح شد و از همان ابتدا گفتار و کردارشان مشکوک و متناقض می نمود. شیوه سرکوب علیه مردم در ایران و عراق هر کدام معانی ویژه خود را دارند. صدام در عراق همه نیروهای مترقی هم چون لیبرال ها و کمونیست ها را سرکوب نمود، اما حکومت بعث در زندگی خصوصی مردم دخالت نداشت. در کشور عراق بارها، کاپاره ها، رقااص خانه ها و همه اماکنه تفریح عمومی باز و آزاد بودند و کسی در این گونه موارد مزاحمتی برای کسی ایجاد نمی نمود. در ایران برعکس عراق به جز سرکوب وحشیانه همه نیروهای مخالف، پلیس مذهبی در تمام شنون و زندگی خصوصی مردم دخالت داشت. دست گیری و شلاق زدن جوانان در ملاء عام به اتهام شادی کردن و منع میلیون ها انسان از داشتن حداقل آزادی های شخصی جامعه ایران را دچار خفگی نموده بود. امروز در ایران نفرت از حاکمیت مذهبی بسیار گسترده شده است. بر طبق آمار موجود ۶۵٪ جوانان زیر ۲۵ سال که در جامعه و خانواده مذهبی تولد و رشد یافته اند شدیداً ضد مالاها و ضد مذهبی اند و اینان کسانی هستند که به جز حکومت مذهبی شیوه دیگری را در زندگی تجربه نکرده اند.

تجربه بسی چیزها به ایرانیان آموخته و خود بهترین آموزگار ایرانیان است. آیت الله های پرفدرت نخواهند توانست بر قوانین تکامل طبیعی غلبه کنند. اگر ایرانیان را به حال خود رها کنند آنها خود می دانند که چگونه، چه زمانی و براساس چه مصلحتی علیه ظالمان و تجاوزکاران به حقوق خود به اقدام مناسب دست بزنند، شاید اصلاحات مقدمه ای برای آن باشد. نبوغ و زیبایی کار فیلم سازان ایران در ایران و خارج، کتب و اشعاری که غالباً به شکلی مخفیانه در بین ایرانیان رد و بدل می شود گام های اولیه تغییر ریشه ای از درون است. اگر گروه بوش، چینی و رامسفلد به عملیاتی در ایران دست زنند، تنها به استقرار ارتجاعی هارتر و بدتر کمک خواهند نمود. غالباً این چنین است که منافع امپراتوری ها با مصالح ملت ها منطبق نمی گردد. غالب ایرانیان می دانند که «آزاد» سازی هایی از این نوع، آنان را با مشکلات بسیار عظیمی روبرو خواهد ساخت، به ویژه این که ملت ایران کاملاً به این نکته واقفند که این امپراتوری به خاطر مصالح خود بر چه اعمالی علیه ملت ایران در پنجاه سال گذشته دست زده است.

**نوشته: طارق علی\***

**ترجمه: احمد مزارعی**

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

---

\*- طارق علی روزنامه نگار و تحلیل گر مارکسیست یکی از فعالان سابق جنبش تروتسکیستی (بین الملل چهارم) و رهبر جنبش دانشجویی ضد جنگ ویتنام در بریتانیا در دهه ۷۰ بود.